سه شنبه 10/06/94

جلسه 1187

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی اعدائهم اجمعین.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

بحث راجع به قاعده لاضرر بود، رسیدیم به بحث از مفاد جمله لاضرر و اینکه آیا مفاد این جمله نفی حکم ضرری است کما علیه المشهور و یا مفاد آن نهی از اضرار به دیگران هست کما اینکه مرحوم شیخ انصاری این نظر دوم را به قیل نسبت داده بدون اینکه نامی از قائل آن ببرد که معلوم می شود که ایشان هم معتقد است نظر دوم خلاف مشهور است و نظر مشهور این است که مفاد لاضرر نفی است و نه نهی، مرحوم شیخ طوسی در خلاف مکررا استدلال می کند به لاضرر و لاضرار بر نفی حکم ضرری بلکه برای اثبات خیار غبن.

و لکن برخی از بزرگان اصرار دارند که مفاد این جمله لاضرر نهی است، یعنی تحریم اضرار به غیر، مثل شیخ الشریعة اصفهانی و مرحوم امام و نیز بعض معاصرین در کتاب آراؤنا، البته مرحوم امام با شیخ الشریعة اختلاف دارد از این جهت که شیخ الشریعة مفاد لاضرر را نهی الهی می داند مثل بقیه نواهی شرعیه، اما مرحوم امام با قرائنی به دنبال این هستند که اثبات کنند این نهی نهی حکومتی و نهی سلطانی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

قبل از اینکه به این اختلاف های جزئی بپردازیم اصل این مطلب را که مفاد لاضرر نفی است یا نهی بررسی کنیم:

عرض کردم مشهور می گویند لاضرر نفی است یعنی نفی حکم ضرری است، مثلا اگر وضوء منشأ ضرر مالی بود، شخصی را تهدید کردند که اگر وضوء بگیری باید فلان مبلغ خسارت و جریمه بدهی، مشهور می گویند لاضرر وجوب وضوء را بر می دارد، و اینکه در روایت دارد که کسی که آب وضوء ندارد و هزار دینار از او مطالبه می کنند برای فروختن آب وضوء به او یعنی یک دهم دیه کامله یک انسان از او می خواهند برای اینکه یک بطری آب وضوء به او بفروشند و در روایت فرموده است که باید بخرد آب وضوء را[[1]](#footnote-1)، فرموده‌اند این تخصیص در دلیل لاضرر هست، ولذا تعدی نمی کنیم به غیر مورد نص، مورد نص شراء ماء وضوء است بمبلغٍ کثیر، این را ملتزم می شویم و تخصیص می زنیم دلیل لاضرر را، اما اگر خرید ماء وضوء ضرری نیست بلکه خود وضوء گرفتن ضرری است، مثل اینکه جریمه می کنند انسان را برای وضوء گرفتنش، اینجا لاضرر وجوب وضوء را بر می دارد، این نظر مشهور است.

و لکن مرحوم شیخ الشریعة شواهد و ادله ای می آورد بر اینکه نخیر مفاد لاضرر تحریم اضرار است، غیر از اینکه لغویین هم همین نظر نهی را تأیید کرده اند، مثل ابن اثیر در نهایه، سیوطی در درّالمنثور، طریحی در مجمع البحرین، ابن منظور در لسان العرب، می گویند لاضرر أی لایضرّ الرجل اخاه، غیر از این استشهادات به کلمات لغویین شیخ الشریعة سه شاهد دیگر ذکر می کند:

**شواهد نهی بودن لاضرر**

**شاهد اول:** اشباه و نظائر این جمله است، ایشان می فرمایند ما اشباه و نظائر این جمله را که نگاه می کنیم همه اش به معنای نهی است، "فلارفث ولافسوق ولاجدال فی الحج" این نهی است از جماع و فسوق و جدال در حج، یا این آیه شریفه که "ان لک فی الحیاة ان تقول لامساس" به سامری گفتند تو فقط نصیبت از زندگی این هست که به دیگران بگوئی لامساس یعنی به من دست نزنید أی لاتمسّونی، این لامساس نهی است، یا در حدیث آمده است لاجلب ولاشغار فی الاسلام یعنی اینها حرام است، لااخصاء فی الاسلام، لابنیان کنیسة، لاحمی فی الاسلام ولامناجشة، در اسلام قُرُق کردن نیست، یعنی هیچ کس حق ندارد حریم روستا را برای خودش قُرق بکند، نهی است دیگر، لاحمی فی الاسلام، هیچ کس نمی تواند حمی یعنی قُرق گاه قرار بدهد برای خودش حریم عمومی را، لاسبقَ الا فی خُفّ او حافر او نصل، یعنی جائز نیست مسابقه مگر در این سه چیز، لاصمات یوم الی اللیل یعنی روزه سکوت نیست یعنی نباید روزه سکوت بگیرید، لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق، لاهجر بین المسلمین فوق ثلاثة ایام، لاغش بین المسلمین، اینها همه نهی است دیگر، ولذا برخی بزرگان مثل آقای سیستانی طبق همین روایت لاهجر بین المسلمین فوق ثلاثة ایام احتیاط واجب می کنند که بیش از سه روز قهر با مسلم به درازا نکشد.

این شواهد نشان می دهد جمله مدخوله لا ظهور دارد در نهی، خوب لاضرر هم از همین قبیل است، این شاهد اول.

**شاهد دوم:** ایشان فرموده است که آنی که سندا تمام بود از روایات لاضرر همان قضیه سمرة بن جندب است با رجل انصاری، و در روایت بود انک رجل مضارّ ولاضرر ولاضرار علی مؤمن، مرحوم شیخ الشریعة فرموده است که این قید علی مؤمن کاملا این جمله را ظاهر می کند در نهی، زیان و ضرار بر مؤمن نیست، یعنی جائز نیست انسان زیان بزند و یا ضرار بزند به یک مؤمنی، و الا لاحکم ضرریّ که دیگر قید علی مؤمن نمی خواهد، لاضرر فی الاسلام دیگر، این جمله علی مؤمن نشان می دهد بحث در این است که اضرار بر مؤمن جائز نیست، یعنی شما به یک مؤمن دیگر جائز نیست اضرار بزنی یا ایجاد ضرار بکنی که حالا معنای ضرار هم قبلا بحث شد و هم بعدا اشاره می کنیم.

**شاهد سوم:** غیر از اینکه لفظ علی مؤمنٍ قرینه است بر اینکه لاضرر ولاضرار علی مؤمن نهی است، غیر از او این جمله انک رجل مضارّ ولاضرر ولاضرار ظاهرش این است که صغری و کبری هست، می گوید انک رجل مضارّ، این صغری، کبری اینکه لاضرر ولاضرار، خوب اگر معنای منِ شیخ الشریعه را قبول کنید کاملا روشن است تطبیق این کبری بر این صغری، انک رجل مضار والاضرار والمضارّة حرام، اما اگر بخواهید حرف مشهور را بپذیرید می شود انک رجل مضارّ و لاحکم ضرری، چه ارتباطی با هم دارند که تو رجل مضارّی و ما حکم ضرری نداریم، چه جور تطبیق می کند بر انک رجل مضارّ؟ این محصل فرمایش شیخ الشریعه است.

**ایرادهای وارد شده بر شیخ الشریعة**

چهار ایراد به ایشان گرفته شده و یا ممکن است گرفته بشود در تأیید قول مشهور که لاضرر نفی حکم ضرری است:

**ایراد اول:** این است که ظاهر این جمله اذهب فاقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر ولاضرار این است که حضرت اول به رجل انصاری فرمود ای رجل انصاری برو درخت خرمای این سمره را بکَن پرتاب کن به طرف خودش، و جمله فانه لاضرر ولاضرار تعلیل برای امر به قلع شجره است، خوب این را در نظر بگیرید اگر بخواهد بگوید فانه یحرم الاضرار اینکه تعلیل نیست برای امر به قلع شجره، درخت خرمای این سمره را بکَن به سمت او پرتاب کن، زیرا در اسلام زیان زدن به دیگران حرام است!، علت جواز و یا امر به قلع شجره تحریم اضرار نیست، تازه خود این قلع شجره یک نوع اضرار به آن سمره است.

اما اگر نظر مشهور را بگوئیم که فانه لاضرر یعنی فانه لاحکم ضرری تعلیل کاملا روشن است، حرمت قلع شجره این آقای سمره از باب حرمت اتلاف مال غیر و حرمت تصرف در مال غیر، بقاء این حکم یعنی بقاء این تحریم قلع شجره آقای سمره حکم ضرری بود برای رجل انصاری، اگر شارع به این رجل انصاری می گفت بر تو حرام است این درخت را بکَنی و دور بیاندازی این مستلزم ضرر بود بر رجل انصاری، چون هیچ رادعی نداشت سمره از ورود به منزل این رجل انصاری، هر چه پیامبر نصیحت کرد فایده نکرد، فرمود ده تا درخت در مقابل این درخت خرما به تو می دهم قبول نکرد، در بهشت درخت به تو می دهم در مقابل این درخت خرما قبول نکرد، همچنین آدمی اگر درخت خرمای او را بکَنی بیاندازی دور دیگر بهانه ای برای آمدن ندارد، ولی تا درخت خرما هست او می آید، اگر بر رجل انصاری قلع این شجره حرام بود می شد حکم ضرری، پیامبر فرمود آقای رجل انصاری بر تو حداقل جایز است اگر واجب نباشد از باب حفظ عرض و حفظ آبرو و حفظ ناموس که در معرض دید دیگران نباشد لااقل جائز است درخت را بکَنی پرتاب کنی به سمت سمره چون بقاء حرمت قلع شجره حکم ضرری است ولاضرر.

پس ایراد اول این است که لاضرر تعلیل اذهب فاقلعها هست، و تناسب ندارد این تعلیل مگر اینکه لاضرر نفی حکم ضرری باشد.

**اقول:** جواب از ایراد اول به شیخ الشریعة این است که ما عرض کردیم که **اولا:** چه اشکال دارد حضرت بفرماید که این سمره می خواهد ضرر بزند به رجل انصاری، در حالی که در اسلام زیان زدن به دیگران حرام است، ما زیان زدنِ به مؤمن نداریم و این سمره می خواهد زیان بزند به رجل انصاری، برای اینکه زیان نزند یعنی برای اینکه این کار ممنوع و نامشروع را انجام ندهد چاره ای جز کندن درخت او نیست، پس درخت او را بکَن، مثل این می ماند که یک شخصی دستش تازیانه است می خواهد یک مؤمنی را هر وقت توانست امروز و فردا و هر حین با تازیانه بزند، هر چه نصیحتش می کنند می گویند این تازیانه را به ما بفروش یا این مؤمن را نزن فایده ندارد، اگر بیاید امام مسلمین بگوید که این تازیانه را از این شخص بگیرید فانه یحرم ضرب المؤمنین، آیا این اشکال دارد؟! تازیانه را از او بگیرید چون تازیانه زدن به مؤمنین حرام است، مقدمه مطویه اش روشن است، مقدمه مطویه اش این است که چون حالا که گفتیم تازیانه زدن به مؤمنین حرام است و راهی نداریم برای منع از این منکر مگر اینکه تازیانه را از او بگیریم پس به شما می گویم بروید تازیانه را از او بگیرید، این اشکالی ندارد، تازیانه را بگیرید از این شخص چون تازیانه زدن به مؤمنین حرام است، یا فرض کنید چاقوئی دست یک شخصی هست می خواهد با این چاقو اضرار بزند به مال مردم و نصیحت هم در او اثر ندارد، می گوئیم چاقو را از دست این آقا بگیرید زیرا حرام است ضرر وارد کردن به مال مردم، چون با این چاقو می خواهد کار نامشروع کند جلوی او را بگیرید.[[2]](#footnote-2)

پس کلام در این است که ایراد اول درست نیست و می شود شارع بگوید که ای رجل انصاری تو برو این درخت را بکَن چون سمره می خواهد به تو زیان بزند و زیان زدن در اسلام حرام است، اشکال ندارد، خود روایت هم که گفت انک رجل مضارّ، اولش هم گفت سمره شخصی است به دنبال ضرار به دیگران است، هذا اولا.

**ثانیا:** اصلا چه کسی می گوید که تعلیل در روایت به جمله لاضرر است، بلکه تعلیل به جمله لاضرار است نه لاضرر، شاهدش روایت کافی از ابن مسکان است، پیامبر به سمره گفت انک رجل مضار ولاضرر ولاضرار، خوب تعلیل چرا به جمله لاضرر باشد بلکه به جمله لاضرار است، انک رجل مضارّ ولاضرر ولاضرار علی مؤمن ثم امر بها رسول الله صلی الله علیه وآله فقُلِعَت، یا در روایت فقیه از حسن صیقل بود ما أراک یا سمره الا مضارا اذهب یا فلان فاقلعها و ارم بها وجهه، پس چه کسی گفته تعلیل به جمله لاضرر است، بلکه تعلیل به جمله لاضرار است، منتها لاضرر و لاضرار اینها چون مشابه هم هستند فی الجمله در کنار هم ذکر شدند، مثل اینکه به پیرزنی که روزه برایش سخت است می گوئیم خانم شیخ و شیخه که روزه بر آنها واجب نیست، خوب این تعلیل به لحاظ شیخه اش هست دیگر و الا شیخ که باید محاسن سفید داشته باشد.

(جواب سؤال: عرض می کنم اینها مؤیدند، می گویم تعبیر این است که انک رجل مضارّ، این تعبیر آمد، خوب روایتی که اول ما خواندیم که این را نفی نمی کند، پس بنده به این دو روایت استشهاد کردم که پیامبر به سمره فرمود انک رجل مضار نه انک رجل مضرّ، پس احتمال دارد که حضرت در همان موثقه زراره که فرمود اقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر ولاضرار پیامبر تعلیلش به لحاظ آن جمله لاضرار بوده است، احتمالش که هست، ما حرفمان این است که پیامبر در این دو روایت به سمره فرمود تو مضارّی، تو اهل ضراری، این احتمال هست که پیامبر اینطور فرموده باشد، حالا نفرموده باشد، احتمال این هست که به لحاظ لاضرار تطبیق کرده است).

(جواب سؤال: اما این اشکال که هر دو نهی است هم لاضرر طبق نظر شیخ الشریعه نهی است و هم لاضرار نهی است و این تکرار لازم می آید، این جزء ایرادهای بعدی است که جواب می دهیم).

(جواب سؤال: مشهور لاضرر را نفی گرفته اند و لاضرار را نهی گرفته اند، پس چرا شما در ایراد اول می گویید لاضرر تعلیل است برای امر به قلع شجره، واین لاضرر اگر نفی نباشد تناسب ندارد با تعلیل، ما می گوئیم نه اصلا شاید تعلیل به لحاظ جمله لاضرار است).[[3]](#footnote-3)

پس اشکال دوم این است که اگر تعلیل به لحاظ جمله لاضرار باشد دیگر نمی توانید شما بگویید لاضرر تعلیل است و ما باید لاضرر را نفی حکم ضرری بگیریم تا با تعلیل سازگار باشد.

**ایراد دوم به شیخ الشریعه:** گفته می شود که شما چند تا شاهد آوردید برای اینکه جمله مصدّره به لا و جمله مدخوله لا ظهور دارد در نهی، ولی **اولا:** ما شواهد دیگری ذکر می کنیم در مقابل که ظهور دارد در نفی:

لاطلاق الا ما ارید به الطلاق، این نفی است یا نهی است؟ معلوم است که نفی است، حرام تکلیفی که نیست طلاق بدون قصد، لاطلاق الا ما ارید به الطلاق این نفی است دیگر، یعنی طلاق نیست، نفی می کند طلاق را مگر در جائی که قصد طلاق داشته باشد این شخصی که طلاق می دهد، نهی که نیست، تحریم که نمی کند طلاق بدون قصد را که بگوئیم یکی از گناه ها و محرمات تکلیفی در اسلام انشاء طلاق است بدون قصد جدی، لاطلاق و لاعتاق الا بعد ما یملک الرجل، (جواب سؤال: تحریم وضعی نفی است، نفی طلاق می کند به غرض نفی آثار آن)، یا لاطلاق الا بعد نکاح، لاعتق الا بعد ملک، لایُتم بعد ادراک یعنی بعد از بلوغ دیگر یُتم نیست، اینها همه نفی است، لاطلاق الا علی السنة، لاطلاق الا علی طهر من غیر جماع، لاطلاق الا ببینة، لابیع فیما لاتملک، لاسهو فی سهو، لاسهو فی نافلة، خوب اینها همه نفی است دیگر، تحریم و نهی که نیست، خوب پس صرف چهار تا شاهد برای نهی دلیل نمی شود از ظهور اولی "لا" در نفی رفع ید کنیم.

**ثانیا:** چه کسی می گوید اینهایی که شما ذکر کردید نهی است، مثلا کی گفته همان لارفث ولافسوق نهی است، نخیر نفی است، نفی می کند حکمی را که مقتضی فسوق است، نفی می کند حکمی را که مقتضی رفث و جماع در حج است، منتها حکمی که مقتضی جماع در حج باشد یا مقتضی فسوق در حج باشد توهم نمی شود که وجوب باشد، آن حکمی که توهم می شود جواز است، لارفث نفی می کند آن حکمی که قابل توهم است در رفث و فسوق، آن حکمی که قابل توهم است در رفث و فسوق که مقتضی تحقق اینها هست جواز است، لارفث نفی می کند جواز را، نه اینکه لارفث جمله ناهیه است، نخیر جمله نافیه است، نفی حکمی می کند که مقتضی رفث و فسوق و جدال در حج است، منتها حکمی که مقتضی اینهاست و قابل توهم است جواز اینها است نه وجوب اینها، (حالا فسوق یا کذب است یا مفاخره است).

{جواب سؤال: جواز در حج بما هو حج، یعنی توهم می شود حج و غیر حج فرقی نمی کند مثل اینکه در حج انسان غیبت بکند غیبت در حج با غیبت در غیر حج فرق نمی کند حکمش یکی است، توهم می شد که فسوق در حج به عنوان محرمات حج نباشد، به عنوان حج حرام نباشد این توهم بود، اگر حرام باشد به عنوان اولی حرام باشد مثل غیبت، لافسوق فی الحج می آید این توهم را نفی می کند، پس جمله نافیه شد، لارفث نفی می کند رفث را به غرض نفی حکمی که مقتضی تحقق رفث هست و آن حکمی که مقتضی تحقق رفث هست و قابل توهم است جواز رفث است، آن را نفی می کند}.

پس کی می گوید در این شواهدی که شما ذکر کردید جمله در آنها جمله ناهیه است؟

**جواب از ایراد دوم به شیخ الشریعة:**

**اقول:** این ایراد هم به نظر ما ناتمام است، برای اینکه این شواهد اینها ظهور دارد در ارشاد، مثلا لاطلاق الا بعد نکاحٍ خوب این ظهور دارد در ارشاد به عدم ترتب اثر بر طلاق قبل از نکاح، لاطلاق الا ببینة، لاسهو فی نافلة، اینها اصلا ظهور دارند در ارشاد به نفی ترتب اثر، این شواهد را چه جور قیاس می کنید با لاضرر؟ لاضرر ارشاد به چیست؟! این شواهدی که ذکر شد در رد شیخ الشریعه که آقا ما شواهدی پیدا کردیم که ظهور جمله مدخوله لا در نفی است نه در نهی، آقا این شواهد شما اصلا ظهور در ارشاد دارد، معلوم است وقتی ظهور در ارشاد داشت ظهور در ارشاد یعنی ظهور در عدم ترتب اثر، مثل لاصلاة الا بطهور، ظهورش این است که می خواهد ارشاد کند به عدم ترتب اثر بر نماز بی وضوء، لاضرر که ظهور در ارشاد ندارد که اینها را با هم قیاس می کنید.

پس کلام در این است که شواهدی در ردّ شیخ الشریعه پیدا کردید که اصلا ربطی به کلام شیخ الشریعه ندارد، اینها همه خطابات ارشادیه است که ارشاد دارد به عدم ترتب اثر، چه ربطی دارد به مواردی که شیخ الشریعه می گوید، شیخ الشریعه می گوید همانطور که لارفث و لافسوق ظهور دارد در منع از این افعال لاضرر هم ظهور دارد در منع از اضرار.

{سؤال: لایُتم بعد ادراک هم می خواهد می گوید بی پدری بعد از بلوغ اثر ندارد، اما لاضرر که نمی خواهد بگوید که ضرر اثری ندارد، هیچ کس نگفته که ضرر هیچ اثری ندارد و ضرر کلاضرر است}.

البته کسی نمی گوید که "لا" استعمال می شود در نهی، بعید است کسی چنین چیزی ادعا کند، بعید است شیخ الشریعه این را ادعا کند، اختلاف سر این است که آیا نفی ضرر ظهور دارد در نفی حکم ضرری یا ظهور دارد در نفی جواز اضرار[[4]](#footnote-4)، اختلاف سر این است، ولذا اگر عبارت لاضرر تبدیل می شد به لااضرار بعید بود کسی با شیخ الشریعه مخالفت بکند، لااضرار نفی اضرار است ظهورش این است که به غرض نفی جواز اضرار است، پس مشکل ما با شیخ الشریعه فقط از اینجا ناشی می شود که اگر لااضرار بود قطعا ظهور در نهی داشت، ولی لاضرر چون اسم مصدر است فعل مکلف نیست این منشأ مخالفت با شیخ الشریعه می تواند بشود که در لاضرر مدخول "لا" فعل مکلف نیست، فرق می کند با لارفث و لافسوق، آنها فعل مکلف هستند، اما ضرر فعل مکلف نیست، ضرر غیر از اضرار است، اضرار یعنی زیان زدن، اگر می گفت زیان زدن نیست ظهور در این داشت که حرام است.

اشکالی که به شیخ الشریعه مطرح می شود این است که در لاضرر مدخول لا اسم مصدر است نه مصدر که فعل مکلف است، دارد می گوید زیان نیست، چون اسم مصدر است گفته می شود به شیخ الشریعه که با شواهد شما که مدخول لا مصدر بود و فعل مکلف بود مثل لارفث ولافسوق ولاجدال فرق می کند، تأمل بفرمائید ان شاء الله تا فردا.

1. - محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن البرقي، عن سعد بن سعد، عن صفوان قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل احتاج إلى الوضوء للصلاة وهو لا يقدر على الماء، فوجد بقدر ما يتوضأ به بمائة درهم أو بألف درهم وهو واجد لها، يشتري ويتوضأ أو يتيمم ؟ قال: لا، بل يشتري، قد أصابني مثل ذلك فاشتريت وتوضأت وما يسرّني بذلك مال كثير. ورواه الشيخ بإسناده عن محمد بن يحيى، مثله. ورواه الصدوق مرسلا عن أبي الحسن الرضا ( عليه السلام )، نحوه، وسائل الشيعة ج3 ص389 ابواب التيمم الباب 26الحديث 1 [↑](#footnote-ref-1)
2. - البته به ذهن می رسد که بین المثالین فرق است، زیرا در مقام خود کندن درخت سمره فی نفسه حرام است چون تضییع مال مردم است، ولو به خاطر نهی از منکر واجب یا جائز باشد، اما گرفتن تازیانه یا چاقو از دست مجرم فی نفسه گناه نیست و از این طرف هم که بخاطر نهی از منکر واجب یا جائز است، پس قیاس مع الفارق است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوال از مقرر: آنوقت با یحرم الاضرار که نهی است چگونه تعلیل معنا می شود؟ [↑](#footnote-ref-3)
4. - مقرر: که مؤدی نهی است. [↑](#footnote-ref-4)